

دانلود کتاب درباره معنی زندگی ویل دورانت ترجمه فارسی

[برای دانلود کتاب کامل اینجا کلیک کنید](#)

قسمتی از نمونه کتاب :

" شما می پرسید که " آخرین ملجأ گنجینه نهفته شما کجاست؟ " و اگر می دانستم، اگر کاملاً مطمئن باشم، و " در درون خودم " جرأت داشته باشم، جواب می دادم. اما این مسخره است که یکی از بیست و پنج نفر بگوید فکر می کند یقین دارد.

" شاید بتوانم توصیف منسجم تری از آنچه در مورد زندگی فکر می کنم برای شما فراهم کنم اگر توانسته باشم یک سال و نیم فلسفه ای را که در دانشگاه داشتم تحلیل کرده باشم. اگرچه یادداشت های زیادی دارم و رئوس مطالب مفصلی را با عناوین، عنوان های فرعی و غیره ارائه کردم اما به نوعی موضوع را از دست دادم.

" نویسنده جوانی که به تازگی برای اولین رمان خود جایزه Guggen-heim را از آن خود کرده بود، و به طور کلی اشتیاق زیادی نسبت به زندگی داشت، بهار گذشته در پاریس داستانی را برای من تعریف کرد که باعث شد تصمیم بگیرم یک بار دیگر در رشته فلسفه تلاش کنم. داستان در مورد فیلسوفی به نام سانتایانا بود. با شنیدن این نام، به یاد آوردم که چندین کتاب از او در دانشگاه خوانده ام. (من به طور مبهم باور داشتم که او فلان فیلسوف خاور دور - با این نام است. اما به نظر نمی رسد. در واقع به نظر می رسد او انسانی بوده که زمانی در هاروارد بوده است!)

" این داستان است. بهار بود. آفتاب گرم و وزش نسیم ملایم سعی داشت دانش آموزان را از کلاس هایشان دور کند. سانتایانا پشت میز نشسته بود و برای دانشجویانش می خواند. شنوندگانش در نگرش های مختلف بی توجهی نشسته بودند یا دراز می کشیدند. صدای سانتایانا خاموش شد، به شاگردانش نگاه کرد و به درختی که در خارج از پنجره رشد کرده بود چشم دوخت. برگ های آن کوچک و لطیف و از برگ های سبز سبز بود. سانتایانا کتاب را بست و مدتی کوتاه گذشت. بلند شد، و گفت:

"آقایان، بهار است! " او کلاه خود را برداشت و دیگر برنگشت. "من امیدوارم که این داستان واقعیت داشته باشد. من امیدوارم او در یک مسیر خود رفته باشد و از آن زمان با خوشحالی پیش رفته باشد. او (من تصور می‌کنم) در بی‌قراری خود به دنبال چیزی است، چیزی که زیبایی و کمال را توضیح دهد. لذت او (تصور می‌کنم) از فعالیت بی‌وقفه‌ای ناشی می‌شود که همراه با تلاش است.

"بدون شک (حداقل، تصور می‌کنم) مجسمه‌سازی که سر یونانی من را از سنگ مرمر تشکیل داد، این بی‌قراری، میل به جستجوی کمال و زیبایی را در قلب خود داشت. او از کار خود لذت برد. شاید بزرگ‌ترین خوشبختی او در روزهایی است که او از سنگ مرمر خطوط این چهره دوست داشتنی را قلم می‌زد. این مربوط به صدها سال پیش بود. امروز وقتی از راهرو خود پایین می‌روم، با دیدن این سر یونانی و (فکر می‌کنم) درک پیام آن، احساس خوشحالی می‌کنم. پیام قلب بی‌قرار.

"من می‌خواهم بی‌قرار باشم، می‌خواهم همیشه در عمل باشم و برای نوعی زیبایی و کمال تلاش کنم. حتی اگر ممکن است فاقد استعداد باشم، لذت عمل را خواهم داشت - و همیشه امید وجود دارد - حداقل در یک قلب جوان و ناآرام. "" سایر افرادی که شما برای آن‌ها نامه نوشتید، پاسخ‌های واضحی را برای شما خواهند داشت. کاش این را داشتیم. کاش می‌توانستم جورج برنارد شو را ببینم. او یک بار به من گفت که تنیس باید در یک علفزار، با یک پا چمن بلند، و بدون توپ بازی شود. حداقل، چیزی که من به شما گفتم همان چیزی است که من معتقدم !!

"هنگام قضاوت درباره نامه من، باید چندین نکته را به خاطر بسپارید - یکی این که من جوان‌ترین فرد در لیست شما هستم، و دو این که من تنها کسی هستم که از طریق نیروی عضلانی و نه مغز وارد لیست شما شدم!

ارادتمند شما،

HELEN WILLS MOODY

پی نوشت: من نتیجه گرفتم که بی قراری یک بیماری است. من در مورد تنیس چیز زیادی نگفتم زیرا تحت عنوان "فعالیت به دلیل بی قراری" قرار می گیرد. پی نوشت: اگر من به اندازه کافی رنگ، یک استودیوی بزرگ، نور خوب داشته باشم (همیشه هزاران چیز برای نقاشی وجود دارد) بنابراین من در فعالیت نقاشی بسیار خوشحالم که به آن چه منجمان پیش بینی می کنند اهمیتی نمی دهم، زیست شناسان اعلام می کنند عشق، یا آنچه گفته می شود است یا آنچه برای دین اتفاق افتاده است، می باشد. من مطمئن هستم که من نفرت انگیز خودخواه هستم.

H.W.M

۴ بدبین و تبیل

آخرین گروه متشکل از افراد بدبین هستند. شاید فقط باید به آنها پایان دهیم تا فقط به خود یادآوری کنیم که به عنوان آخرین راه حل، سوال ما غیر قابل پاسخ است. و اول از پسر بد انگلیس، رسوا کننده همه قاره ها، و وحشت احتمالی خانه خدایان شروع می کنیم.

"آقای دوران عزیز،

"۲۰ ژوئن، ۱۹۳۱.

"متأسفم که می‌گویم در حال حاضر من آن‌قدر مشغول هستم که مطمئن می‌شوم زندگی هیچ معنایی ندارد

"من نمی‌بینم که ما می‌توانیم قضاوت کنیم که نتیجه کشف حقیقت چه نتیجه‌ای خواهد داشت، زیرا تاکنون هیچ یک کشف نشده است.

ارادتمند شما،

BERTRAND RUSSELL. "

دوم، و صادقانه‌تر از همه، از طرف مردی است که اهمیتی ندارد که به حق تألیف نویسنده دیگری اضافه کند.

"در تور سوئیس

"آقای دوران‌ت عزیز،

۸ آگوست ۱۹۳۱.

"پاسخ به چنین سوالاتی که شما به صورت جدی در قالب نامه می‌پرسید کاملاً غیرممکن است. علاوه بر این، هنگام بیان ایده‌های خود، استفاده از موقعیت خودم را به تهیه مطالب کتاب نویسنده دیگر ترجیح می‌دهم.

ارادتمند شما

COUNT HERMANN KEYSERLING

و آخرین و کوتاه‌ترین، و شاید عاقلانه‌ترین، پستی با غرور و مکتب تولستویان G. B.S، و این کلمات رقت انگیز در دستی دقیق، بی عیب و نقص باشد:

" S. W. I، Whitehall court ۴"

هجدهم ژوئن، ۱۹۳۱.

"چگونه شیطان را می‌شناسم؟"

"آیا این سوال معنی دارد؟"

" G. BERNARD SHAW. "

بنابراین کارد به استخوان رسیده است. چگونه باید به این پست شرور و آدم کش پاسخ دهیم؟ آیا می‌توان معنای زندگی را بدون قضاوت کردن در خارج از زندگی، یا بدون دیدن آن به عنوان بخشی از زندگی بزرگ‌تر، درک کرد؟ این ختم به خیر تلاش ماست، تصویری ناراحت کننده از تعریف قدیمی متافیزیک به عنوان "جستجوی یک سوراخ تاریک برای موش صحرایی که در آن جا نیست". آیا ما از تلاش دست می‌کشیم؟ اصلاً. حالا بگذارید خودمان با این موضوع روبه‌رو شویم.

فصل سوم نامه های خودکشی

۱ محبوبیت خودکشی

عزیز ناشناخته، -

من اعلامیه خودکشی احتمالی شما را دریافت کرده‌ام و تحت تأثیر شرایطی قرار گرفته‌ام که شما برای نتیجه‌گیری خشن خود ارائه می‌دهید. این که حتی ساده‌ترین انسان باید خود را بکشد، یک ادعای متقابل زندگی است که باعث جلب توجه دانشجوی علوم انسانی و انجام مراسم روزانه خودکشی می‌شود، یکی از تلخ‌ترین حقایقی است که باید در یک فلسفه صادقانه گنجانده شود. در غیر این صورت، مرگ هر یک از ما یک مورد زمانی است که هیچ چشم انداز چشم‌گیری در طبیعت ندارد. "مردم باید از این رو ادامه دهند، حتی اگر به این مرحله برسند." آنچه من را به شما علاقه‌مند می‌کند منطق آشکار ناامیدی شماست، کامل بودن تمام زندگی و دانش را با آن بررسی می‌کنید و آن‌ها را ناامید کننده و بی‌پرده

می‌دانید. من از شما می‌خواهم که مدتی با من بحث کنید، حتی اگر من داستان پلیس را بدانم، که پس از درخواست‌های فراوان، خودکشی احتمالی را ترغیب کرد تا متوقف شود و درباره موضوع دوباره صحبت کند. در پایان، همان‌طور که به یاد می‌آورید، هر دو از روی پل پریدند. ممکن است در بحث با شما درباره ارزش زندگی، به جای آن، به جذابیت مرگ متقاعد شوم. من شانس خودم را امتحان می‌کنم.

• من در سال ۱۹۳۰ چندین نامه از طرف برسونز دریافت کردم که قصد خودکشی را اعلام کرده بودند. من خودم با آن‌ها گرد هم آمدم. و به طور گذرا، نظرات خود را در مورد سوال‌های بیان شده در فصل اول این عنوان اضافه کردم زیرا هیچ کس از مردمی که از مصیبت‌های خود پریشان بودند هنوز خود را نکشته‌اند. اما من باید این را نه به دلیل استدلال‌های خودم (که به عنوان چیزهای فکری ضعیف. باید قبل از درماندگی یا ناامیدی داشته باشند) بلکه به واقعیت درد نسبت بدهم. شاید اراده وجود داشته باشد اما فقط ترس از مرگ است. همان‌طور که گزینه نیست. "بلکه فقط وحشت تنهایی است.

در آخرین آمار خودکشی در شهر نیویورک که در دهه گذشته دو برابر شده است، ۲۸۴۱۴۲ مورد خودکشی رخ داده است

۲ امتیازات خودکشی

بگذارید بلافاصله اعتراف کنم که نمی‌توانم به معنای مطلق یا ماوراءالطبیعی به سوال شما در مورد معنای زندگی پاسخ دهم. من گمان می‌کنم که اهمیت نهایی برای همه چیز وجود دارد، اگرچه من می‌دانم که ذهن کوچک ما هرگز آن را درک نخواهد کرد. زیرا معنی هر چیزی باید در رابطه با کل، بخشی از آن باشد. و چگونه هر بخش یا لحظه‌ای از زندگی، مانند من یا شما، می‌تواند که صرف‌نظر از فردیت خود تظاهر به قیام می‌کند و تمام مسائل را بررسی می‌کند یا می‌فهمد؟ ما با کلماتی مانند جهان و زندگی،

ابدیت و بی نهایت، آغاز و پایان بازی می‌کنیم، اما در قلب خود می‌دانیم که این‌ها فقط نشان جهل ما هستند. ما هرگز منظور آن‌ها را درک نخواهیم کرد.

از ۷۵۰ در ۱۹۲۰ به ۱۴۷۱ در ۱۹۳۰ افزایش یافت. - تایمز نیویورک ، ۲۵ نوامبر ۱۹۳۱.

شاید اگر صریحاً با محدودیت‌های ذهنی خود روبه‌رو شویم، حتی بدبینی خود را با فروتنی انجام دهیم. ما به آن تصویر تاریک از جهان نگاه خواهیم کرد که علوم معاصر به عنوان یک شکل زودگذر در کالیدوسکوپ نظر انسان ترسیم می‌کند. ما یادآوری خواهیم کرد که هیچ چیز قطعی و دائمی در آن تصویر وجود ندارد و احتمالاً همان‌طور که امروز به آکویناس و آنسلم، اسکاتوس و ابلارد لبخند می‌زنیم، آینده به آن لبخند خواهد زد. بگذارید منجمان را خیلی جدی نگیریم. آن‌ها نمی‌دانند که سیاره ما از کجا آمده و یا به کجا محدود شده است، از چه زمانی آغاز شده و یا چه زمانی دیگر متوقف خواهد شد. در حقیقت آن‌ها به حد یک فیلسوف حدس می‌زنند. در مورد زمین شناسان، نقشه برداری پر شور آن‌ها از زمین قبل از تاریخ فقط یک بازی جذاب خیالی است. آن‌ها نمی‌توانند از قاره‌ها و دریا‌های منقرض شده خود مطمئن باشند. و شاید لایه‌های فسیلی فقط برای فریب این خوانندگان متحیر سنگ‌های خود را فرو ریخته‌اند. آن‌ها نمی‌دانند انسان چند ساله است یا این که "عصر یخبندان" واقعاً وجود داشته است یا این که به تمدن پایان داده است. نه فیزیکدانان می‌دانند ماده چیست، و نه زیست‌شناسان می‌دانند زندگی چیست و نه روان‌شناسان می‌دانند شعور چیست. عقیده دینی شجاعانه آن‌ها تأکید بر بخش‌ها یا جنبه‌های اشتباه گرفته شده برای کل افراد است. شما نباید مغز خود را بر اساس این فرضیه‌های هوایی رها کنید.

یافتن ناامیدی شما نسبت به فلسفه مکانیکی که اسپنسر به عنوان یادگاری از سادگی اواسط ویکتوریا برای ما به یادگار گذاشته است، کمی مسخره به نظر می‌رسد. در حالی که منتقدان و رمان نویسان

مکانیزمی را مسلم می‌دانند، علومی که با شجاعت زیادی برای آن جنگیدند، آنرا تردید می‌خوانند و با سردرگمی قبل از پیچیدگی و پنداری اتم و سلول کنار می‌روند. اما حتی کم‌تر احتمال دارد که ما ماشین‌آلات مکانیکی خود را غمگین کنیم. چنین فلسفه‌ای دلیل بر خودکشی نیست. این دلیل یک طوفانی از خنده است که به اندازه کافی دلگرم می‌شود و همه اصول عقاید را از آزمایشگاه‌های مصون از خطای بی نظیر جهان از بین می‌برد.

آنچه در علم می‌توان از آن اطمینان داشت، فرضیات متافیزیکی آن نیست بلکه دستاوردهای فیزیکی آن است. کشتی بخار، هواپیما و سرویس بهداشتی عمومی کمی واقعی‌تر از این جوشش لوله‌های آزمایش در فلسفه است. یک پرواز شبانه بر فراز نیویورک انجام دهید، و شهادت و قدرت بی پروای این ماشین‌ها را که مردم نامیده می‌شوند، احساس کنید. بدون عذرخواهی هیجان خطر و سرعت را بپذیرید. از واقعیت‌های علم شاد شوید و به نظریه‌های متعالی آن لبخند بزنید. هیچ محدودیتی قابل دانستن برای آنچه که این میمون مضطرب با کشف‌های چند برابر خود انجام خواهد داد وجود ندارد. بدون شک او روزی موتورهای خود را به دور ستاره‌ها خواهد انداخت و جنایتکاران خود را به ابطال‌جواز تبعید خواهد کرد. اگر اصرار به مردن دارید، اندکی ریسک کنید و در افزودن به این کشفیات استفاده کنید. خود را در آزمایش‌های پزشکی یا مکانیکی به خطر بیندازید و به مرگ و زندگی خود اهمیت دهید. اما هر کاری که می‌کنید، از فلسفه نمی‌میرد.

اگر شما به عنوان دعوت به خودکشی از علم به صنعت و سیاست بروید، می‌توانید پایه مطمئن‌تری پیدا کنید که از آن خود را به ابدیت منجنیق کنید. من به شما اعطا می‌کنم که زندگی اقتصادی و سیاسی ما در هرج و مرج است و اگر ما نتوانیم هیچ سیستم بهتری برای سازماندهی کار و دولت دنیا ابداع کنیم، ممکن است زمین را به گونه دیگری یا نژاد دیگری تسلیم کنیم. درست است که همه دولت‌ها ما را

پشیمان می‌کنند، و این‌که مردان در پادشاهی و اشراف به همان اندازه که در دموکراسی کنونی ما برای رشوه و غنائم گمراه شده و ناراضی بوده‌اند؛ و شاید با عصبانیت از شکست اقتصاد اکتسابی خود در قرن بیستم، خلاقیت آشفته آن را در قرن نوزدهم با ناشکری فراموش کنیم - هیچ سیستم دیگری قبلاً چنین ثروتی تولید نکرده بود یا چنین راحتی‌هایی را گسترش نداده بود. اما من نمی‌خواهم با خوش بینی بیهوده این مخازن درز زندگی عمومی ما را بپوشانم. بزرگنمایی نسبت به آن‌ها بهتر از به حداقل رساندن آن‌ها است، به شرطی که نگذاریم چشم انداز ناقص، ما را غمگین و بیهوده ناامید کند. به یاد داشته باشید که همان حرص و طمع که ثروت ما را بسیار محدود متمرکز کرده و قدرت خرید آن را کاهش داده است، در روح ما نیز نهفته است. که تنها تفاوت انگیزه بین انسان ثروتمند و خود ما به ندرت در تردید است، بلکه معمولاً تفاوت در فرصت و مهارت است. در پایان همه ما با هم مقصر هستیم. بیا بید شکایت از دیگران را متوقف کنیم، و شروع به ریشه کن کردن بدی از قلب خودمان کنیم.

ریشه‌های حرص و طمع ما چنان در حیات و زیست‌شناسی قوی و عمیق است که نباید انتظار داشته باشیم آن‌ها را در یک نسل یا یک قرن ریشه کن کنیم. اجداد ما هنگام یافتن غذا پرخوری می‌کردند، زیرا آن‌ها نمی‌دانستند که چه قدر زود دوباره می‌توانند غذا پیدا کنند. خوک‌های همه گونه‌ها امروزه به طور مشابه پرخوری می‌کنند. و در این عدم اطمینان انسان اولیه بود که طمع انسان متولد شد. ردایل ما زمانی فضیلت‌هایی بودند که در مبارزه برای بقا ضروری بودند. آن‌ها ادای احترامی هستند که ما به ریشه خود می‌پردازیم. ما باید این ضایعات متجاوزانه را مانند یک زوائد کرمی وار و غدد اضافی بپذیریم. تا زمانی که زندگی کاملاً امن نباشد و هیچ کس نیازی به نگرانی در مورد غذای خود و افراد وابسته به او نداشته باشد، مردم به حرص و آز ادامه می‌دهند و در برابر روزهای بد احتکار می‌کنند. شاید با اطمینان دولت و نظم بخشیدن به کار و دستمزد برای همه، این انگیزه را کنترل کنیم. یا شاید با کاهش ترس، از